

شعر

# اسکناس

□ کبری بابایی

باز هم ترسیده است  
قلک بدبخت من  
رفته و قایم شده  
پشت پای تخت من

○  
دزدکی برداشته  
پول، از جیب لباس  
بی اجازه خورده است  
ساندویچ اسکناس

○  
سگه‌ها توی دلش  
می خورد تق تق تکان  
جیغ و داد مادرم  
رفته توی آسمان

